



منابع و ماخذ امثال و حکم

زیر کاسه نیم کاسه ایست

اگر کسی ظاهر آ دست بکاری زند ولی در پرده خفا و پنهانی بکاری دیگر مشغول باشد اصطلاحاً میگویند زیر کاسه نیم کاسه ایست یعنی مطلب باین سادگی نیست و فریب و نیرنگی در کار است .

بعضیها عبارت بالا را به شکل و هیئت کاسه‌ای زیر نیم کاسه است میگویند و مینویسند که البته صحیح نیست زیرا پیدا است که کاسه با آن حجم و بزرگی هرگز زیر نیم کاسه قرار نمی‌گیرد .
اما ریشه و علت تسمیه آن :

کاسه ظرفی است که در آن چیزی از انواع خوردنیها و نوشیدنیها را میریزند و میخورند و می‌نوشند. یا بقول ناظم الاطباء «قدح و جام و ساغر و پیاله و دوری و طبقچه بزرگ یا کوچک مسین و یا چوبین و یا گلین و بادیه و قدح چینی بزرگ و کوچک و هر ظرفی که در آن چیزی خورند» . قبل از آنکه وسائل خنک کننده و نگاهدارنده از قبیل یخچال و فریزر و فلاس و یخدانهای کائوچوکی اختراع شود و در دسترس مردم قرار گیرد ، چیزهای فاسد شونده را در کاسه‌ها میریختند و آنها را در سردابه‌ها و زیرزمینها و جاهای محفوظ و دور از دسترس

✨ آقای مهدی پرتوی آملی از فرهنگیان صاحب نظر و محقق

سکنه خانه بخصوص اطفال میگذاشتند. و کاسه‌ها و قدحهای بزرگ را بر روی آنها بطرز
 و ارواره قرار می‌دادند تاخس و خاشاک و گرد و غبار بر روی خوردنیها ننشیند و احياناً از
 دستبرد موش و گربه محفوظ بماند. اصولاً قراردادن کاسه و قدح بزرگ بر روی نیم کاسه
 (که همان کاسه کوچکتر باشد) نه تنها از ورود و نفوذ دود و گرد و غبار جلوگیری میکند بلکه
 کاسه بزرگ در جاهای کاملاً مسطح چنان نیم کاسه را در بر می‌گرفت که حرارت محتویاتش
 تا مدتی تقریباً بهمان درجه و میزان نخستین باقی می‌ماند. اینگونه نگاهداری خوراکیها
 چنانکه اشارت رفت، تا پنجاه سال قبل و پیش از اختراع وسائل خنک کننده و نگاهدارنده در
 تمام نقاط ایران، معمول و متداول بود و شاید هنوز هم در بعضی از روستاهای دور دست که
 وسائل جدید موجود نیست حرمت قدیم کاسه‌ها و قدحهای بزرگ بر جای باشد و در آشپز-
 خانه‌ها و سردابه‌ها از آن استفاده کنند.

اکثراً بنیم ریشه و عات تسمیه عبارت بالا چیست و چرا زیر کاسه نیم کاسه ایست
 بصورت ضرب المثل در آمده است ؟

بطوریکه میدانیم در آشپزخانه‌ها معمولاً کاسه‌ها و قدحهای بزرگ را و ارواره قرار
 نمی‌دهند بلکه آنها را در جاهای مخصوص بشکل و هیئت معمولی پهلوی هم می‌گذارند و
 کاسه‌های کوچک و کوچکتر را یکی پس از دیگری در درون آنها جای میدهند یا اینکه برای
 زیبایی و صحنه سازی آشپزخانه آنها را بشکلی که قاعده سمت دیوار و روی سمت پهنه
 باشد قرار می‌دهند. پس با این توضیح اجمالی اگر احياناً دیده شود که کاسه بزرگی در
 آشپزخانه یا سردابه و زیرزمینی بشکل و هیئت غیر متعارف یعنی و ارواره روی زمین قرار
 گرفته است این وضع غیر طبیعی حاکی از این خواهد بود که زیر کاسه نیم کاسه ایست تا
 محتویات آن نیم کاسه از نفوذ دود و گرد و خاشاک و دستبرد جانوران موذی و مزاحم محفوظ
 بماند. از آنجا که پهنه فقط کاسه بزرگ را می‌دید و وجود نیم کاسه و محتویاتش در زیر
 کاسه بر او مجهول بوده است لذا هر عملی که سرپوش عملی دیگر بوده و جنبه گول و فریب
 و تیرنگ پیدا میکرد است اصطلاحاً گفته میشد زیر کاسه نیم کاسه ایست و این جمله بر
 زمان بصورت ضرب المثل در آمد و تمام طبقات از معانی و مفاهیم مجازی آن در موارد مقتضی
 استفاده و استناد می‌کرده‌اند.

در خاتمه این نکته ناگفته نماند که کاسه تنها در مثل بالا بکار نرفته بلکه دهها امثال
 و حکم فارسی داریم که این واژه در آنها نقش اساسی دارد از اینقرار :

- ۱ - کاسه بزیر کاسه - فنی از فنون کشتی است که کشتی گیر چلانه بچانه حریف می-
 پیچد و یا با اصطلاح دیگر دست در زیر زانوی حریف میبرد و از جایش بر می‌دارد.
- ۲ - کاسه آسمان ترک دارد - یعنی آدم خوب پیدا نمی‌شود.

- ۳ - کاسه بجالی می‌رود کآید قدح = یعنی بکسی محبت کن که محبت متقابل ببینی.
- ۴ - کاسه بخون زدن = کنایه از خون خوردن ورنج و اندوه شدید برین است .
- ۵ - کاسه برسر شکستن = کنایه از افشای راز شدن است.
- ۶ - کاسه بگشای داشتن = کنایه از گدائی و دریوزگی است.
- ۷ - کاسه درپیش کسی داشتن = کنایه از دست نیاز و احتیاج پیش کسی دراز کردن است .
- ۸ - کاسه چکنم در دست داشتن = یعنی همیشه مردد و از بخت و اقبال شاکی بودن.
- ۹ - کاسه کشیدن و کاسه نوشیدن و کاسه زدن = کنایه از شراب نوشیدن است.
- ۱۰ - کاسه کوزه اش را بهم زدن = کنایه از دستگاه کسی را برهم زدن است.
- ۱۱ - کاسه بچین بردن = مرادف زیره بکرمان بردن .

«هم خدا را میخواند هم خرما را»

این ضرب المثل در مورد آن‌عهه افراد حریص و طماع بکار می‌رود که ازدو نفع مغایر و مخالف یکدیگر سودمند گردند و حاضر نباشند از هیچیک صرف نظر کنند . اینگونه افراد از هر طریقی حتی اگر بضرر دیگران هم منتهی شود جلب نفع شخصی را از نظر دور نمی‌دارند. اصطلاح هم از توبره وهم از آخور مرادف این معنی است و در میان عوام الناس بیشتر مصطلح می‌باشد.

اما ریشه این ضرب المثل :

بطوریکه میدانیم احتیاج بمعبود، از بدو خلقت ، یکی از صفات ذاتی و عمومی بشر بوده است و بت پرستی از همین صفت ذاتی و غریزه احتیاج بوجود آمده است. انتشار بت پرستی در میان مردم عربستان بوسیله قبیله جرهم پدید آمد که چون اسماعیل انسان را بملت حنیف ابراهیم و آئین توحید دعوت کرد بمخالفت برخاستند و از مکه بنقاط دور دست هجرت کردند. از آنجا که مکه و خانه مقدس کعبه علاقه شدید داشته اند به هنگام مهاجرت، هر یک چند سنگ از اطراف کعبه را بعنوان یادگار و رمز کعبه همراه بردند و در هر کجا فرود می‌آمدند آن سنگها را نصب می‌کردند و گرد آن سنگها بیاد کعبه می‌گشتند که این عمل را در اصطلاح عرب (دوار) می‌گویند . غرض آنکه احترام و قداست سنگ و بطور کلی بت پرستی پس از رحلت اسماعیل و مهاجرت قبیله جرهم بوجود آمد و در میان مردم منتشر گردید . بت پرستی در میان مردم مکه اولین بار بوسیله عمرو بن لعی ازدی ، از قبیله خزاعه انتشار یافت که منصب سرپرستی کعبه را داشت و این امر داستانی مفصل دارد که

بسیاری مزید اطلاع به کتاب قصص قرآن تألیف دانشمند محترم آقای صدر بلاغی مراجعه شود .

عمرو بن لعی چند بت از مردم شام گرفت و در اطراف کعبه بیای داشت، پس از چندی بسواحل بحر احمر سفر کرد و بت‌های (ود) و (سواع) و (یغوث) و (یعوق) و (نسر) را از جده بمکه آورد و در میان قبایل عرب قسمت کرد و ایشان را پرستش آن بتها دعوت کرد. از این تاریخ ، اقوام عرب راه و رسم بت پرستی را در پیش گرفتند و در هر طرف بتکده‌ها برپا کردند و بعلاوه هر کس در خانه خود بتی نگاه می‌داشت و چون سفر می‌رفت با آن بت بداع می‌کرد و دست بر آن می‌سود و موقع مراجعت از سفر نیز موظف بود قبل از هر کار بسراغ بت برود و دست بر آن بساید . قبائل عرب هر کدام بتی بنام داشتند که با آداب مخصوص بزیارت آن میرفتند و قربانی تقدیم میکردند.

معروفترین بت‌های سرزمین عربستان عبارت بود از : هبل (بروزن زحل - ود (بروزن رد) - بعل (بروزن لعل) - لات - منات - عزی - سعد - سواع - نسر - یغوث - یعوق ... که تقریباً کلیه قبایل عرب در زمان جاهلیت آنها را می‌پرستیدند و قربانی می‌دادند . علاوه بر بت‌های مذکور ، صدها بت دیگر هم مورد ستایش و نیایش بود که ذکر اسمی آنها از حوصله و بحث این مقاله خارج است . اما جالبترین بت پرستی‌ها که مورد بحث ما می‌باشد بت پرستی طایفه حنیفه بوده است زیرا کار جهل و انحطاط و گمراهی این طایفه بجائی رسیده بود که بت معبود را از خرما می‌ساختند و آنرا می‌پرستیدند. در یکی از سالهای مجاعه و قحطی که شدت گرسنگی بعد نهایت رسیده بود ، افراد قبیله حنیفه آن خدای خرمائی را بن خود قسمت کردند و خوردند !! شاعر عرب درباره این طایفه چنین گفته است :

اكلات حنیفه ربهها عام النعم و المجاعة لم یحذروا من ربههم سوء العواقب و التباة
یعنی طایفه حنیفه خدای خود را در سال قحطی و مجاعه خوردند و از عواقب اینکار و خشم و عخط پروردگار خویش نیندیشیدند . پس از این واقعه ، در میان سایر قبائل عرب اصطلاح «اكل ربه زمن المجاعة» رواج یافت و عبارت فارسی هم خدا را می -
خوردیم ، هم شما را با تحریف و تصریف از اصطلاح عربی مذکور اقتباس گردیده است .
آقای موقصویان در مورد ضرب المثل بالانقل از کتاب تاج تألیف جاحظ چنین می -
نویسد : «معبود خودشان را از خرما می‌ساختند و بر او سجده میکردند و بعد آنرا می‌خوردند
و حتی آنکه خایفه دوم عمر بن الخطاب ، پیش از مسلمان شدن ، علی الصباح از خرما بت
درست میکرد و عصر که گرسنه میشد آنرا می‌خورد و در عصر اموی مورخان درباره او
نوشته‌اند که : اكل ربه زمن المجاعة . و این مثال که در فارسی است و میگویند : هم خدا

را می‌خواهد هم خرما را ایرانیان دربارهٔ همین خلیفه داستان زده‌اند.^۲
 این عقیده را که بمورخان عصر اموی نسبت داده می‌شود نمی‌توان پذیرفت زیرا
 ساختن خدای خرمائی صرفاً درمیان طایفه حنیفه رواج داشت که فقط یکبار آنهم در سال
 قحطی بعلت شدت گرسنگی خدایشان را خوردند و عمر بن خطاب از آنطایفه نبوده است
 تا علی‌الصباح خدای خرمائی بسازد و اول شب آنرا بخورد! عمر خلیفه دوم قبل از آنکه
 اسلام بیاورد از پهلوانان قریش و سفیر آنان بود.^۳ بشهادت تاریخ در شهر مکه نه سال قحطی
 و مجاعه رخ داد و نه اصولاً خدای خرمائی را می‌پرسیدند که عنداللزوم آنرا بخورند.
 حقیقت قضیه همانستکه بنقل از کتب تاریخی و مذهبی در سطور بالا آمد و فقط طایفه حنیفه
 خدای خرمائی خود را خورده‌اند.

- ۱- برای اطلاعات بیشتر بکتاب امثال و حکم و لغت نامهٔ دهخدا و سایر فرهنگهای موجود
 مراجعه شود.
 ۲- داستانه‌های امثال تألیف مرتضویان صفحه ۲۰۶.
 ۳- لغت نامهٔ دهخدا شمارهٔ ۱۳۲ صفحه ۳۳۲.

پژوهشگاه علوم انسانی خموشی فرهنگی

کشاده شد آنکس، که اول لب به بست،
 ز دانش، چو جان ترا مایه نیست،
 به از خامشی، هیچ پیرایه نیست.
 بگفتار اگر خیره شد رای مرد،
 نگرود کسی خیره، در کار کرد.
 زبانی که اندر سرش مغز نیست،
 اگر در ببارد، همان نغز نیست.
 زبان را نگهدار باید بدن،
 نباید زبان را بزهر آژدن.
 که برانجمن، مرد بسیار گوی،
 بکاهد بگفتار خویش، آبروی.
 شاهنامهٔ فردوسی طوسی - قرن چهارم